

مساله اصلی اندازه و بزرگ و کوچکی دولت نیست، کارآمدی دولت است

لیبرالیسم و ناراضیانش در گفتوگو با
رحمان قهرمان‌پور

باید به لیبرالیسم کلاسیک باز
گردیم

محسن آزموده

نام فرانسیس فوکویاما (1952)، اندیشمند و استراتژیست امریکایی بعد از کتاب مشهور و بحث‌برانگیزش «پایان تاریخ و آینده انسان» (1992) پر آوازه شد. او در این کتاب که بعد از فروپاشی اتحاد جماهیر شوروی (1989) و به سر آمدن جنگ سرد منتشر شد، خوشبینانه از پایان تاریخ به نفع نظام لیبرال دموکراسی به عنوان یگانه نظام موفق در عرصه سیاست جهانی یاد کرده و گفته بود که جهان در سده آینده ناگزیر به سمت این نظام حرکت خواهد کرد، اما بعد از سال 2000 و در دو دهه گذشته اتفاقاتی رخ داده که نشان داد ایده فوکویاما بیش از حد خوشبینانه بوده و لیبرال دموکراسی‌های موجود نه فقط از سوی نظام‌های اقتدارگرا موردتهدید قرار می‌گیرند که در دل خودشان هم ناراضیان دارند. فوکویاما با مشاهده این وضعیت نه فقط از ایده اولیه خود یعنی پایان تاریخ عقب‌نشینی کرد، بلکه آثاری نوشت تا وضعیت جدید را توضیح دهد. واپسین این آثار سه‌گانه‌ای است که به نقدهای درونی و بیرونی به لیبرال دموکراسی‌ها می‌پردازد و می‌کوشد آنها را پاسخ دهد: نظم و زوال سیاسی (2014)، هویت (2018) و لیبرالیسم و ناراضیانش (2022). رحمان قهرمان‌پور، نویسنده و پژوهشگر روابط بین‌الملل این سه‌گانه را به فارسی ترجمه کرده است. «لیبرالیسم و ناراضیانش» به تازگی توسط نشر روزنه منتشر شده است، به همین مناسبت با رحمان قهرمان‌پور گفتوگو کردیم

که از نظر می‌گذرد.

نخست بفرمایید اهمیت و ویژگی آثار فوکویاما چیست و چرا اقبال به آرا و اندیشه‌های او زیاد است؟

فوکویاما از متفکران و اساتید دانشگاهی است که برای عرصه عمومی و مخاطبان عام‌تر می‌نویسد، یعنی کتاب‌ها و آثارش صرفاً برای دانشگاهیان برای تدریس در دانشگاه نیست، اما با نگاهی به محتوای آثار او درمی‌یابیم که نوشتن برای عموم مردم، الزاماً به کاهش کیفیت و استدلال‌های علمی منجر نشده است. شاید یکی از مهم‌ترین دلایلی که کتاب‌های فوکویاما مورد توجه قرار گرفته، همین مساله است. یعنی با وجود ساده‌نویسی و نوشتن کتاب برای مردم، مبانی استدلالی و بنیان‌های نظری کتاب چنان قابل‌توجه و استناد هست که حتی دانشگاهیان هم در آثار خود لاجرم به فوکویاما اشاره می‌کنند. برای مثال نقدي که فوکویاما بر کتاب مشهور «چرا ملت‌ها شکست می‌خورند» نوشته مشهور مشترك دارون عجم اوغلو و جیمز رابینسون، بسیار موثر بود و در نهایت عجم اوغلو و رابینسون آن را پذیرفتند و در کتاب بعدی خود «راه باریک آزادی» کوشیدند ضعف‌های مورد اشاره فوکویاما را جبران کنند. بنابراین فوکویاما با اینکه ساده‌نویس است و گاهی این ساده‌نویسی از جمله در کتاب «پایان تاریخ» موجب حمله به او می‌شود، اما در عین حال، مبانی نظری محکم و استواری دارد و آثارش هم در عرصه عمومی و در میان دانشگاهیان مورد توجه است. همچنین باید از جسارت مثال‌زدنی او در پیش‌بینی تحولات آینده یاد کرد. مثلاً ایده پایان تاریخ با آنکه مورد انتقادهای زیاد بود، در زمان خودش ایده جسورانه‌ای بود. همین‌طور وقتی در کتاب نظم و زوال سیاسی از ظهور مجدد فرآیند حامی‌پروری در لیبرال دموکراسی‌ها یاد می‌کند یا در کتاب هویت از مساله هویت و در کتاب لیبرالیسم از نقد لیبرالیسم سخن می‌گوید، در همه اینها نوعی نگاه به آینده و رویکرد تجویزی و توصیه به سیاست‌گذاران وجود دارد که موجب می‌شود آثار فوکویاما جذاب شود. او صرفاً درباره گذشته و آنچه رخ داده، حرف نمی‌زند، بلکه می‌گوید در آینده چه خواهد شد. قاعدتاً کسانی که جسارت پیش‌بینی دارند، ممکن است اشتباهاتی کنند و مورد انتقاد واقع شوند.

چرا سه اثر اخیر فوکویاما یعنی نظم و زوال سیاسی، هویت و لیبرالیسم و ناراضیان‌ش را سه‌گانه قلمداد می‌کنیم؟

این نکته مهمی است. فوکویاما از سال 2010 به پیشنهاد بانک جهانی در زمینه کارآمدی نظام‌های سیاسی کار می‌کند. آن زمان در ایران هم ایده «به حکمرانی» یا «حکمرانی خوب» مطرح بود. فوکویاما در نقد

این رویکرد، کتاب نظم و زوال سیاسی را نوشت که پروژه‌ای چند ساله بود. او در این کتاب، هم سخن بحث‌برانگیز نخستین خودش یعنی پایان تاریخ را پس گرفت و گفت لیبرال دموکراسی‌ها هم گرفتار زوال میشوند و باید فکری به حال آنها کرد و هم ایده حکمرانی خوب (good government) یا «به حکمرانی» را از زوایای مختلف مورد نقد قرار داد و به جای آن گفت تا چه حد نهادهایی بروکراتیک و نظام اداری کشور در اداره بهتر امور عمومی نقش دارند. از زاویه‌ای دیگر فوکویاما گفت صرف توجه به مفهوم حکمرانی خوب در حالت کلی کافی نیست، بلکه دولت‌ها برای کارآمدتر شدن بایستی نظام اداری خودشان را تحول ببخشند.

منظور فوکویاما از زوال سیاسی چیست؟

منظور او ناکارآمدی بروکراسی و از بین رفتن استقلال و تخصص در بروکراسی و کاهش توان بروکراسی در اداره کشور است، یعنی ناکارآمدی در اداره عمومی (public administration).

آیا می‌توانید مثالی هم بزنید.

بله، یعنی دولت در ارائه خدمات عمومی ناکارآمد است، مثلاً در جمع کردن زباله‌ها، مبارزه با آلودگی هوا و آب، ارائه بهداشت و آموزش و به طور کلی وظایف دولت ناکارآمد است. وقتی که دولت نتواند اداره عمومی را به درستی انجام دهد، ممکن است گرفتار زوال سیاسی شود. او در همین زمینه مفهوم حامی‌پروری جدید را مطرح می‌کند که بسیار مهم است و در 12 سالی که از انتشار کتاب می‌گذرد، همواره محل بحث بوده است، زیرا می‌کوشد نشان بدهد که چگونه لیبرال دموکراسی‌ها ممکن است گرفتار این حامی‌پروری سیاسی شوند و این حامی‌پروری سیاسی، کیفیت دولت یا کیفیت نظام اداری را در اداره کشور کاهش می‌دهد.

اگر امکان‌ش هست، به طور خلاصه توضیحی درباره این مفهوم

حامی‌پروری سیاسی ارائه دهید.

فوکویاما معتقد است نظام‌های سیاسی قدیم مبتنی بر «ویژه‌پروری» بود، یعنی مثلاً پادشاهی بود که 100-200 نفر اطراف او بودند و کشور را اداره می‌کردند و منابع بین این افراد تقسیم می‌شد، در دوران مدرن این ویژه‌پروری با حامی‌پروری جایگزین می‌شود که ابعاد گسترده‌تری دارد؛ یعنی دولت منابع و امتیازات و رانت‌ها را بین طیف وسیعی از حامیان خودش یعنی گروه‌های سیاسی و اجتماعی خاصی توزیع می‌کند، آنچه در ادبیات سیاسی ما «خودی‌ها» خوانده می‌شود. در یک کشور با 100 میلیون جمعیت ممکن است تعداد خودی‌ها ممکن است 5 میلیون نفر باشد، در یک کشور با یک میلیون جمعیت ممکن است تعداد خودی‌ها ده هزار نفر باشد، بنابراین از دید فوکویاما حامی‌پروری

ادامه ویژه پروری سنتی یا حکومت‌های سلطانی است، منتها در مقیاس وسیع‌تر. مثلاً فوکویاما توضیح می‌دهد که چگونه بانک مرکزی یونان تضعیف و زمینه‌ساز ظهور بحران مالی و ورشکستگی مالی یونان شد. علت آن بود که حزبی که در سال 1980 در یونان برنده شد، آدم‌های خودش را در بانک مرکزی گذاشت. به تدریج این آدم‌هایی که تخصص مالی نداشتند، وارد بانک مرکزی یونان شدند، حقوق‌های خودشان را افزایش دادند، کسانی را که خوششان نمی‌آمد، از بانک مرکزی اخراج کردند. در نتیجه بانک مرکزی یونان از یک نهاد تخصصی حرفه‌ای کارآمد رده بالا، به تدریج به نهادی ضعیف و سیاسی شده‌ای بدل شد که فقط خودی‌های احزاب سیاسی در آن بود. هر حزبی برنده می‌شد، آدمش را در آنجا می‌گذاشت. به تدریج اینها حامی‌پروری را گسترش دادند و آن بحران مالی و ورشکستگی را پیش آوردند.

چه شد که فوکویاما از بحث زوال سیاست به بحث هویت رسید؟

چنان‌که گفتم، فوکویاما در کتاب زوال سیاسی نشان می‌دهد که رسوخ حامی‌پروری در نظام اداری، علت زوال لیبرال دموکراسی است. او در کتاب

هویت به مساله یا مفهوم «هویت سیاسی»

(identity politics) می‌پردازد و می‌گوید افزون بر ضعف و افول نظام سیاسی، مشکل دیگری که لیبرال دموکراسی‌ها به خصوص در آمریکا با آن مواجه هستند، تشکیل سیاست هویت است. یعنی سیاسی شدن هویت‌ها و تبدیل شدن هویت به یک ابزار قدرت در رقابت‌های سیاسی.

پیامد آن چیست؟

فوکویاما می‌گوید برخلاف گذشته که در لیبرال دموکراسی‌ها، دو، سه هویت کلان یعنی چپ و لیبرال و سوسیال دموکرات وجود داشت، از 1990 به این‌سو سیاست هویت گسترش پیدا کرد، زنان، اقلیت‌های نژادی، اقلیت‌ها جنسیتی، سیاهان، اقلیت‌های مذهبی، اقلیت‌های قومی و... در نتیجه آن هویت‌های کلان افول پیدا می‌کند، یعنی به جای اینکه در یک جامعه سه تا هویت سیاسی کلان داشته باشید که همه خودشان را ذیل آن تعریف کنند، 20 نوع هویت دارید و این هویت‌ها به جان هم می‌افتند. مثلاً در آمریکا بحث نزاکت سیاسی مطرح می‌شود و می‌گویند ادبیات شما نباید نژادپرستانه و ضدزن یا ضد اقلیت‌ها باشد، بنابراین انواع هویت‌ها پدید می‌آید. در نتیجه اجماع سیاسی دشوار می‌شود، یعنی سیاست‌گذاری که می‌خواهد سیاستی را پیش ببرد، با ملاحظات و محدودیت‌های فراوانی مواجه است. به این معنا، سیاست هویت هم در کنار افول نظام اداری و رشد حامی‌پروری سیاسی از دیگر معضلات لیبرال دموکراسی‌هاست. او در انتها می‌گوید لیبرال دموکراسی‌ها باید به سیاست هویتی که قبلاً داشتند، برگردند، یعنی ادغام اقلیت‌ها در

اکثریت و ایجاد هویت‌های کلان تا با این کار بتوانند اجماع نظر سیاسی را تسهیل کنند.

آیا نمی‌توان گفت هر دو موضوع، یعنی قوت گرفتن بحث هویت و گسترش بحث زوال سیاسی، خودشان پیامدهای يك موضوع دیگری هستند که فوکویاما در کتاب سوم به آن پرداخته، یعنی گسترش يك نئولیبرالیسمی که می‌خواهد فراگیر باشد و حتی مرزهای ملی را هم در نوردد.

این نقد چپ‌ها به لیبرال دموکراسی است. چپ‌ها معتقدند که مشکل از جایی شروع شد که نئولیبرالیسم به يك پدیده جهانی بدل شد. آنها می‌گویند نئولیبرالیسم برای کاهش بحران خودش، به ابزارهای فرهنگی مثل ناسیونالیسم و پوپولیسم و... روی آورد. اما اگر از زاویه فوکویاما بنگریم، چنین نمی‌بیند که سیاست هویت را محصول نئولیبرالیسم بداند. او اتفاقاً در زمینه شکل‌گیری سیاست هویت بیشتر چپ‌ها را مقصر می‌داند و می‌گوید این چپ‌ها بودند که در دهه 1990 وقتی که شوروی فروپاشید و احساس کردند مبارزه طبقاتی به آن شکل جواب نمی‌دهد، به مبارزات کوچک بر سر هویت‌ها

رو آوردند، مثل بحث‌هایی که امثال لاکلاو و موفه مطرح می‌کنند. آنها معتقدند دیگر نمی‌شود نظام سرمایه‌داری را در کلیت آن شکست داد و باید سنگ‌های کوچکی برای مقابله با سرمایه‌داری ایجاد کرد. یکی از این سنگ‌ها هویت است، یعنی توجه به هویت اقلیت‌ها، نژادها، خرده‌فرهنگ‌ها، جنسیت‌ها و... این مباحث عمدتاً از دل ادبیات چپ در می‌آید. بنابراین از نگاه فوکویاما در گسترش سیاست هویت چپ‌ها پیشرو بودند و علتش هم این بود که بازی را به لیبرال‌ها باخته بودند.

پس مساله او در کتاب لیبرالیسم و ناراضیان‌ش چیست؟ او می‌گوید نئولیبرالیسم در تفسیری از لیبرالیسم دچار افراط شد. او می‌گوید نئولیبرالیسم در تفسیر فردگرایی و در مورد دولت و نقش دولت در جامعه، از لیبرالیسم کلاسیک فاصله گرفت. نکته‌ای که بر آن تاکید می‌کند، همان است که در نظم و زوال هم مورد اشاره قرار می‌دهد، می‌گوید مساله اندازه دولت نیست برخلاف آنچه نئولیبرال‌ها مدام آن را تکرار می‌کنند و می‌گویند دولت باید کوچک باشد و آن را به يك امر مقدس بدل می‌کنند. فوکویاما هم در کتاب نظم و زوال سیاسی و هم در کتاب لیبرالیسم و ناراضیان‌ش می‌گوید مساله اصلی اندازه و بزرگی و کوچکی دولت نیست، کارآمدی دولت است. دولت باید بتواند مساله حل کند. يك دولت کوچک مثل سنگاپور کارآمد است، اما يك دولت کوچک هم مثل لبنان هست که ناکارآمد و در مرحله ورشکستگی است.

یعنی حرف فوکویاما خلاف نئولیبرالهاست که می‌گویند ما باید به سمتی رویم که دولت به طور کلی حذف شود، درست است؟ بله، او آنها را لیبرتارین می‌خواند.

اهمیت این بحث در ایران در چیست؟

در ایران هم در سال‌های اخیر مباحثی مثل اینکه دولت باید کوچک شود، استخدام‌های رسمی کم شود، کارها واگذار شود و... تبدیل به اصولی غیرقابل مناقشه شده‌اند. اما خود فوکویاما به عنوان یک طرفدار لیبرالیسم این خوانش از نقش دولت را افراطی می‌خواند و می‌گوید این خوانشی افراطی است. مثلاً اگر سیلی آمده یا جنگلی آتش گرفته و عده‌ای افراد بی‌پناه آسیب دیده‌اند، چرا دولت نباید به آنها کمک کند؟! بنابراین از دید فوکویاما این ادعا که اگر دولت به مردم کمک کند، باعث تنبلی مردم می‌شود، الزاماً درست نیست. او همچنین اشاره می‌کند، در جریان نئولیبرال به فردگرایی بیش از حد آنها اشاره می‌کند. او می‌گوید این افراط به گونه‌ای است که گویی نئولیبرال‌ها وظیفه اجتماعی برای فرد قائل نیستند، درحالی که ما برای حفظ جامعه و پیشبرد خیر عمومی گاهی باید مسوولیت‌پذیر باشیم. او حتی از جان رالز هم انتقاد می‌کند. رالز در نظریه عدالت خودش می‌گوید تنها معیار قضاوت و شاغول شما درباره افراد باید این باشد که دیدگاه آنها نسبت به عدالت چیست. مثال او مقایسه جوانی طرفدار عدالت است که درس نمی‌خواند و کاری نمی‌کند و به خیر عمومی کاری ندارد با جوانی است که درس می‌خواند، زحمت می‌کشد و طرفدار عدالت است. از دیدگاه رالز فرقی میان اینها نیست و هر دو به عدالت معتقدند. اما از دید فوکویاما این سخن درست نیست. جامعه لیبرال دموکراتیک نیاز به شهروندان مسوولیت‌پذیر دارد. امری که در فلسفه سیاسی سنت جمهوری‌خواهی مدنی یا جماعت‌گرایی خوانده می‌شود. یعنی شهروندان جوامع لیبرال دموکراسی، در کنار فکر کردن منافع خودشان و آزادی و استقلال فردی، باید یکسری مسوولیت‌های اجتماعی را هم بپذیرند که این مسوولیت‌های اجتماعی زندگی جمعی را بهتر می‌کند و باعث می‌شود که لیبرال دموکراسی‌ها قوام و دوام بیشتری داشته باشند.

به نظر می‌رسد که فوکویاما تلقی خاصی از لیبرالیسم دارد و فراتر از تلقی رایج ما از لیبرالیسم یعنی تأکید بر حقوق و آزادی‌های فردی و مالکیت خصوصی است و بر عناصری مثل مسوولیت‌پذیری اجتماعی و خیر عمومی هم تأکید دارد.

درست است، اما باید در نظر داشت که فوکویاما در نهایت یک لیبرال کلاسیک از جان استوارت میل و نظریه قرار داد اجتماعی است و وارد جماعت‌گرایی و سنت انتقادی فلسفه سیاسی نمی‌شود. او در این کتاب هم

بار دیگر تاکید می‌کند که ما باید به لیبرالیسم کلاسیکی باز گردیم که استوارت میل و بقیه فلاسفه سیاسی این سنت در قرون هفدهم و هجدهم مطرح کردند و آن لیبرالیسم سبب‌ساز پیشرفت اروپا و آمریکا شد. یعنی از سنت لیبرالیسم خارج نمی‌شود، اما در عین حال از نئولیبرال‌ها انتقادی می‌کند و می‌گوید اینها یک قرائت افراطی از لیبرالیسم کلاسیک عرضه می‌کردند و نابرابری‌های اجتماعی ناشی از جهانی شدن و تعطیل شدن کارخانه‌ها در آمریکا و جاهای دیگر است، ناشی از افراط‌گرایی یا تفسیر افراطی از لیبرالیسم است که نمونه‌اش را در ایران در بحث‌های مربوط به کوچک شدن دولت می‌بینیم یا در میان جریان فرهنگی که سعی دارد ناسیونالیسم را دوباره احیا کند تا نابرابری‌های ناشی از آزادسازی‌ها به حاشیه کشیده شود و کمتر دیده شود. این انتقادی است که هم چپ‌ها به این دیدگاه‌ها دارند، هم لیبرال‌ها. اما فوکویاما از زاویه لیبرال کلاسیک به این انتقاد دامن می‌زند.

در کتاب حاضر منظور فوکویاما از ناراضیان لیبرالیسم صرفاً چپ‌ها

نیست.

بله، او معتقد است طیفی از ناراضیان لیبرالیسم شکل گرفته، مثلاً کارگرانی که کارشان را به خاطر گسترش صنایع امریکایی در چین از دست دادند، سالمندان و بازنشستگانی که به خاطر تغییرات نئولیبرالیستی امکانات رفاهی خودشان را از دست دادند، چپ‌هایی که با قرائت نئولیبرالیستی به حاشیه رانده شده‌اند و... بنابراین طیفی از ناراضیان از لیبرالیسم وجود دارد که از خود لیبرال‌ها شروع می‌شود تا طیف‌های مختلف اجتماعی و اقتصادی.

راه‌حلی که برای پاسخگویی به آنها می‌دهد، چیست.

راه‌حل او بازگشت به لیبرالیسم کلاسیک است. او در پایان کتاب می‌گوید باید بپذیریم هر محدودیتی بد نیست. در واقع نئولیبرال‌ها با آن تفسیر افراطی که از آزادی داشتند، می‌گفتند محدودیت مطلقاً نادرست است. اما فوکویاما در فصل نتیجه‌گیری می‌گوید الان که نشانه‌های ناکارآمدی نئولیبرالیسم عیان شده، باید دوباره به لیبرالیسم کلاسیک بازگردیم و ببینیم آنها چگونه موفق شدند لیبرال دموکراسی‌ها را شکل بدهند. او معتقد است لیبرالیسم باید بیش از گذشته و بیش از نئولیبرالیسم به عرصه عمومی توجه کند و به نیازهای او اهمیت بدهد و مساله را صرفاً در تلاش فردی و فردگرایی و رسیدن به موفقیت فردی خلاصه نکند.

خود شما چطور فکر می‌کنید، آیا به دیدگاه‌های فوکویاما نقدی هم

دارید؟

انتقادی که همواره به فوکویاما داشته‌ام، علاوه بر اینکه ایده

پایان تاریخ را اساساً قبول ندارم، این است که بیشتر در چارچوب لیبرالیسم حرف می‌زنند و در مورد دیدگاه‌های چپ نوعی گزینش دارد و به آن خط سنتی لیبرال‌ها در مورد مخالفت با ایده‌های چپ وفادار است. او در این کتاب هم در نقد نئولیبرالیسم کمتر به متفکران چپ ارجاع می‌دهد. یعنی مسأله‌اش به تعبیر پست مدرن‌ها همین نقد درون گفتمانی به لیبرالیسم است. درحالی که چپ‌ها و دیگران هم نقدهای جدی به جریان نئولیبرال داشته‌اند. به دلیل همین درون گفتمانی بودن نقد، گاهی ملایم‌تر از آن چیزی هست که باید باشد. دقت کنیم جریان نئولیبرال بیشتر از چیزی که فوکویاما مدنظر دارد، پیامدهای منفی مخصوصاً در دنیای خارج از لیبرال دموکراسی داشته است، گسترش فقر، توزیع نابرابر درآمدها و... اما فوکویاما در نهایت خود را یک لیبرال کلاسیک می‌داند و می‌کوشد همچنان به اندیشه‌های اصلی لیبرالیسم وفادار بماند.

درحالی که به نظر شما با این دیدگاه‌ها نمی‌توان بر مشکلات فائق

شد.

بله، به اعتقاد من می‌توان بیرون از گفتمان لیبرالیسم هم مسأله نئولیبرالیسم را نقد کرد، مسأله‌ای که به آن اجماع و اشنگتن می‌گوییم یا مسأله سیاست‌های مبتنی بر آزادسازی اقتصادی. برای مثال به طور مشخص می‌توان به پیامدهای منفی سیاست تعدیل ساختاری بانک جهانی در امریکای لاتین در دهه 1980 اشاره کرد. اما فوکویاما ترجیح داده که به لیبرال دموکراسی‌های موجود در غرب اکتفا کند. پیامدهای سیاست‌های نئولیبرال صرفاً محدود به لیبرال دموکراسی‌ها و امریکا و اروپا نبوده است، بلکه خارج از آنها هم آثار و پیامدهایی داشته است. وقتی از زاویه چپ‌ها نگاه می‌کنیم، عمق آنها را بیشتر درک می‌کنیم و پیامدهای منفی نئولیبرالیسم خودش را بهتر نشان می‌دهد. مثلاً در بحث فضای مجازی، اولین بار است که می‌بینم فوکویاما به ابعاد منفی فضای مجازی اشاره می‌کند و می‌گوید ممکن است اینها برای هدایت افکار عمومی به کار گرفته شود، بنابراین انتقاد من به طور کلی است که فوکویاما می‌کوشد همچنان از خطوط قرمز دیدگاه‌های خودش عبور نکند.

فوکویاما از سال 2010 به پیشنهاد بانک جهانی در زمینه کارآمدی نظام‌های سیاسی کار می‌کند. آن زمان در ایران هم ایده «به حکمرانی» یا «حکمرانی خوب» مطرح بود. فوکویاما در نقد این رویکرد، کتاب نظم و زوال سیاسی را نوشت که پروژه‌ای چند ساله بود. او در این

کتاب، هم سخن بحث‌برانگیز نخستین خودش یعنی پایان تاریخ را پس گرفت و گفت لیبرال دموکراسی‌ها هم گرفتار زوال میشوند و باید فکری به حال آنها کرد و هم ایده حکمرانی خوب (good government) یا «به حکمرانی» را از زوایای مختلف مورد نقد قرار داد. فوکویاما در فصل نتیجه‌گیری می‌گوید الان که نشانه‌های ناکارآمدی نئولیبرالیسم عیان شده، باید دوباره به لیبرالیسم کلاسیک بازگردیم و ببینیم آنها چگونه موفق شدند لیبرال دموکراسی‌ها را شکل بدهند. او معتقد است لیبرالیسم باید بیش از گذشته و بیش از نئولیبرالیسم به عرصه عمومی توجه کند و به نیازهای او اهمیت بدهد و مساله را صرفاً در تلاش فردی و فردگرایی و رسیدن به موفقیت فردی خلاصه نکند.

منبع: روزنامه اعتماد 19 دی 1401 خورشیدی